

جان

مثل گلبرگی ست تنها

مانده از شاخِ گلی در دست

جان

جیغِ نوزادی که مادر مُرده می آید به این دنیا

و نامش تا ابد

آه است

جان

شیونِ خاموشِ مادرهاست

که هرشب

از مزاری باز می آیند

جان

مثل رؤیایی ست در آوازِ جانبازانِ همدوشم

که با حسی که هم تلخ است و هم شیرین

همیشه مانده در گوشم

جان

خانه است

پیرساله و تاریک

و تو آرزوی پنجره ها شی

جان دادنم زمانی ست،

کہ دلتنگِ تو باشم

و نباشی./

-----

واشینگتن، 11 شہریور 96